

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۱۴ فبروری ۲۰۲۵



داکتر محمد قراگزلو

اسرار ادبار اقتدار بشار!

۸. کسی به اسد نامه نمی نویسد

درآمد. چند فکت از پراگماتیسم ناب! حکومت جمهوری اسلامی را تحت تحلیل های محدود و مشروط می توان بخشی از جنبش اسلام سیاسی منطقه خاورمیانه دانست و عروج آن را در متن جنبش ملی اسلامی ارزیابی کرد. اما اطلاق سرمایه داری اسلامی یا کشیدن تمام قامت این حکومت به زیر پرچم اسلام سیاسی و به ویژه نوع کلاسیک آن به نظرم تبیین درستی از روبنای سیاسی حکومت نیست. جمهوری اسلامی واجد تمام ویژگی های یک حکومت پراگماتیست است که بر مبنای حفظ خود سیاست سازی می کند. چه در داخل و منطقه و چه در سطح جهانی. این برنامه نیز کاملاً متأثر از توازن قواء و ملزومات تداوم حکومت است. در سطح داخلی روزی که زورش می رسد پونز به پیشانی زنان بی حجاب می کوبید و "روسری یا تو سری" را به یک چماق بزرگ بر سر زنان تبدیل می کرد و با مشاهده یک جزوه کاملاً نظری از مارکس و لنین طرف را به سیاهچال می کشید و به محض اطلاع از خرید و فروش یک نوار ویدئو مغازه ای را مهر و موم می کرد و داشتن ماهواره را مطلقاً بر نمی تابید و ... اما اکنون که توازن قوای جدیدی رقم خورده است و پیشروی جنبش های اجتماعی مطالبات بحق فراوانی را به حکومت تحمیل کرده است هم بی حجابی به یک امر عادی و روتین در کوچه و خیابان تبدیل شده و هم اکثریت مردم دستگاه های ویدئو را به بایگانی سپرده اند و دیش ماهواره دارند و هم کاپیتال و آنتی دیورینگ و چه باید کرد بسادگی مجوز نشر می گیرد. هم زندانی سیاسی به مرخصی می آید و در زندان موبایل دارد و اینها "لطف" و "صدقه سری" حکومت نیست. این دستاوردها ناشی از پیشروی جنبش های اجتماعی ترقیخواه و تحمیل مطالبات به حاکمیت است. در همین راستا می توان و باید دو مطالبه اصلی افزایش دستمزد تا سطح رفاه و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره را نیز به حکومت تحمیل کرد. باری در

سطح منطقه صلح با دولت عراق نمونه دیگری از همین پراگماتیسم است. جنگی که قرار بود تا "رفع فتنه در عالم" به طول بینجامد در نهایت و پس از بن بست واقعی به صلح انجامید. شاه فهدی که زائران ایرانی را به گلوله بسته بود و قرار بود اگر حکومت از جرم و جنایت صدام بگذرد اما او را نبخشد در یک چرخش روشن سیاسی - حتا پس از ماجراهای بحرین و تخریب سفارت ریاض در تهران - در نهایت به دولت دوست و برادر عربستان ارتقاء یافت. مصر و اردن و دیگر دولت های منطقه نیز از همین قاعده دیپلماتیک بیرون نیستند. در واقع جمهوری اسلامی با رویه پراگماتیسم تاکتیک دیپلماتیزاسیون آنچه که خود "انقلابیگری" می خواند را "فول آب" است. برجام - که پیش از دولت روحانی کلید خورده بود - نتیجه همین دیپلماتیزه کردن سیاست هسته ئی بود. درست مانند ابزار اجرائی آن یعنی دولت روحانی-ظریف. دولتی که در همان دور اول (۱۳۹۲) با ابطال چند صندوق رأی در تهران - بسیار کمتر از ابطال آرای انتخابات مجلس ششم- براحتی حذف می شد و یا مانند رفسنجانی به دور دوم می رفت و آنجا اوت می شد. جدیدترین شکل این پراگماتیسم ارتقای پزشکیان از حاشیه نازک قدرت به رأس هرم دولت است. درست مانند نادیده گرفتن نقش رهبری ستراتیژیک پروغرب ترین سیاستمدار حکومت در دولت کنونی. منظورم محمود جواد ظریف است.

اول. دیپلماتیزه کردن بحران فلسطین!

در مورد آزادی فلسطین و مبارزات ضد اشغال و نابودی رژیم صهیونیستی موضع جمهوری اسلامی کاملاً پراگماتیستی و متغیر و منطبق بر منطق منافع سیاسی خود بوده است. در دوران رهبری نخست، موضع ستراتیژیک جمهوری اسلامی نابودی اسرائیل به شیوه "راه قدس از کربلا می گذرد" بود. حکومت ایران با دولت صدام حسین در حال جنگ بود و نمی خواست تمرکزش را به جای جبهه های جنگ با عراق معطوف فلسطین و لبنان و غیره کند. مضاف به این که در آن برهه نیروهای مبارز ضد اشغال زیر پرچم الفتح و به طور مشخص تر "ساف" گرد آمده بودند و رهبری این سازمان (یاسر عرفات) از صدام حسین در مقابل حکومت ایران حمایت می کرد. هدف تهران از ستراتیژی "راه قدس از کربلا می گذرد" فقط فتح کربلا نبود. این شهر در کنار نجف و کاظمین نمادی مقدس برای شیعیان به شمار می رود. اما هدف نهائی حکومت ایران سرنگونی رژیم صدام حسین بود. نکته پیدا است که فتح کربلا و گذر نیروهای ایرانی از آن شهر به سوی تسخیر قدس مستلزم سرنگونی صدام بود. امری که در سال ۲۰۰۳ ارتش امریکا با همکاری بریتانیا به انجام رساند. بعد از یک سلسله تحولات در عراق و کنار رفتن پل برومر (حاکم دوران کولونیالیستی معاصر عراق) و حذف علاوی و چلبی سرانجام به اعتبار یک قانون اساسی حیرت انگیز زمینه های کسب قدرت دولتی از سوی شیعیان فراهم آمد. دولت نوری مالکی نتیجه این قانون اساسی و تقسیم قدرت میان کوردها و سنی ها و شیعیان بود. با این که امریکا عراق صدام را ویران کرده و کربلا و نجف و سایر شهرهای مذهبی اش را - در کنار قدرت دولت مرکزی - به جمهوری اسلامی وا داده بود اما از مسیر عراق فقط کاروان هائی به سوریه می رفتند که هدف شان تجهیز لجستیکی حزب الله لبنان بود. فتح قدس به سرعت دیپلماتیزه شد و ستراتیژی "انتخابات با حضور همه فلسطینی ها" در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفت. از سوی دیگر تهاجم به رژیم صهیونیستی نیز جای خود را به "محور مقاومت" داد. مقاومت به جای تهاجم ضعف نظامی جبهه ضد اشغال را نشان می داد. درست مانند فقط دفاع به جای حمله در هر مسابقه ای. رژیم صهیونیستی در تمام این ۳۷ سال و متعاقب پایان جنگ ایران و عراق با انتقال یک سری زامبی از سراسر جهان و ایجاد دهکده های صهیونیستی بیش از ۷۰۰ هزار نفر را فقط در کرانه باختری مستقر کرد و ضمن نابودی تمام امکانات کشاورزی و دامپروری و باغداری و انهدام زیتون زارها آب این مناطق را نیز تحت سلطه خود گرفت تا کشاورز فلسطینی مجبور شود با سخت ترین شرایط ضد انسانی به عنوان کارگر - برده به مناطق اشغالی برود

و برای صهیونیست ها ثروت و ارزش اضافه تولید کند. مضاف به این که ارتش صهیونیستی نیز هر گاه اراده می کرد به بهانه های مهمل مردم ساکن در اردوگاه ها و شهرهای کوچک فلسطینی در نوار غزه و کرانه باختری را قتل عام می کرد. در همین راستا رهبران برجسته و رادیکال کمونیست از جمله خلیل الوزير و صلاح خلف و غسان کنفانی و ابوعلی مصطفا و ... نیز ترور شدند. ستراتیژی منفعلانه جمهوری اسلامی مبنی بر برگزاری انتخابات به جای "راه قدس از کربلا" کماکان ادامه داشت و دارد. ممکن است گفته شود تغییر ستراتیژی بنا به تغییر توازن قواء امری طبیعی است. نه! همیشه این طور نیست. این تاکتیک و روش های مبارزه است که بنا به توازن قواء و تحولات جدید دستخوش تغییر می شوند. جبهه خلق برای آزادی فلسطین از همان بدو شکل گیری به اهتمام رفیق زنده یاد جورج حبش ستراتیژی مبارزه و جنگ تا نابودی رژیم صهیونیستی و آزادی کامل سرزمین های اشغالی را در دستور کار خود قرار داد. جبهه چه در زمانی که بر جنبش ضد اشغال هژمون بود و چه اینک که هژمونی را به حماس باخته است هرگز ستراتیژی خود را تغییر نداده است. کمالین که همه ما شاهد بودیم که گردان های ابو علی مصطفا با امکانات محدود خود در عملیات دلاورانه ۷ اکتوبر پا به پای حماس مشارکت داشتند و سهم خود را از شکستن هژمونی و اتوریتة رژیم صهیونیستی ایفا کردند. مبارزه برای آزادی فلسطین از نظر جبهه امری صفر و یک است. آزادی یا مرگ. اما برای جمهوری اسلامی و نیروهای نیابتی اش این مبارزه امری سیاسی و به عبارت دیگر دیپلوماتیک است. کافی است به پیام ها و مصاحبه های دو مأمور ارشد جمهوری اسلامی (علی لاریجانی و عباس عراقچی) که در اوج نسل کشی در غزه و بحران لبنان به دمشق و بیروت سفر کردند و با بشار اسد و نجیب میقاتی به رایزنی پرداختند خم شوید تا به عرض من برسید. حزب الله نمی توانست بدون چراغ سبز جمهوری اسلامی عقب نشینی به پشت رودخانه لیتانی را بپذیرد. کمالین که رها کردن بشار به حال خود صرفاً به این دلیل که او به اتحادیه عرب پیوسته بود و به جای پذیرش پیشنهاد تهاجم به اسرائیل مثل گذشته عمل می کرد - چرا که اداره کشور و پاسخ به نیازهای ابتدائی مردم از دستش در رفته بود - سیاستی پراگماتیستی است. ادامه دهیم!

دوم. توجیه شکست در سوریه یا تغییر سیاست؟

این نکات از آن رو گفته شد تا موضع پراگماتیستی جمهوری اسلامی در مورد دولت بشار اسد به اجمال گفته شود! از افراد و رسانه های اصلاح طلب که همیشه مخالف دولت سوریه و دشمن سازمان های ضد اشغال بوده اند که بگذریم، حمایت گروه های غالب اصولگرا از دولت سوریه به طرز عجیبی پس از سقوط دمشق دستخوش تغییر شد. هنوز هوایم بشار به روسیه نرسیده بود و هنوز جولانی در راه دمشق بود و هنوز "دولت جمهوری دمکراتیک القاعده - داعش" به جای "دیکتاتور جلاد سابق سوریه" حاکم نشده بود و هنوز "انقلاب رهائی بخش سوریه" ادامه داشت که توپخانه رسانه ها و مقام های ارشد سیاسی نظامی حکومت علیه دولت اسد روشن شد. ابتداء پنداری بر مبنای یک دستور هماهنگ تمام رسانه های دو جناح حاکم پسوند تروریست را از کنار نام جولانی و جبهه النصره (حالا: تحریرالاشام) برداشتند و این "گروه خشن" آدمکش را به لقب شامخ "معارضان" و "مسلحان" مزین کردند. یک مقام ارشد نظامی کشف کرد که "دولت اسد از اول هم فاسد بوده" و البته توضیح نداد که با این وجود چرا حکومت ج الف "از اول هم کنار دولت اسد ایستاده بوده" و تنها هنگامی که اسد پسر از قدرت بیرون رفته است به چنین تهاجمی دست می زند؟ سردار بهروز اثباتی (مسئول قرارگاه فضای مجازی ستاد کل نیروهای مسلح و از فرماندهان ارشد سپاه در سوریه) طی یک سخنرانی مهم که فایل صوتی آن حول و حوش ۲۰ دی-جدی- گذشته منتشر شد ضمن اشاره به فساد عمیق در دولت و ارتش سوریه به اسرار روزهای پایانی حکومت بشار پرداخت و خیانت روس ها و تزلزل اسد و

گرایش سیاسی مذهبی همسرش به اماراتی ها را از دلایل اصلی سقوط دولت سوریه خواند. او که تا واپسین شب سقوط اسد (۷ دسامبر ۲۰۲۴) در سوریه حضور داشت به صراحت و البته به درست تأکید کرد که جمهوری اسلامی دچار "یک شکست بسیار بد" شده است:

« اولاً بگم که من افتخار نمی دانم که سوریه را از دست دادیم؛ باختیم، ضربه خوردیم، خیلی هم برایمان سخت بود.»
نیویورک تایمز^۱ و تایمز اسرائیل^۲ که به مفاد این سخنرانی مهم خم شده اند؛ نقش سردار اثباتی – از همکاران قدیم جنرال سلیمانی- در سوریه را مهم تر از جایگاه فرمانده سپاه قدس دانسته اند. در سخنرانی این فرمانده ارشد سپاه به خیانت روسیه نیز اشاره شده است. امری که مورد استقبال رسانه های اصلاح طلب و به ویژه سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی قرار گرفته است^۳. علاوه بر این رسانه یک نشریه بازرگانی و تجاری امریکائی هم گوشه ای از سخنان سردار را نقل کرده که طی آن گفته شده "جنگنده های روسیه به جای بمباران تروریست ها بمب های خود را در بیابان های اطراف ادلب می ریخته اند."^۴ به اعتبار صحبت های سردار اثباتی:

« در سوریه در زمان بشار اسد، حتی می خواستند از فرمانده نظامی ایران در سوریه هم رشوه بگیرند. روس ها یکی از عوامل فروپاشی سوریه بودند. روس ها بعد از طوفان الاقصی کاملاً در پرونده و جبهه رژیم صهیونیستی عمل کردند. بعد از طوفان الاقصی هر اقدامی در منطقه شامات می بینید، روس ها در جهت منافع رژیم صهیونیستی انجام دادند. [..] وقتی [اسرائیل] مقر اطلاعات ما و شهید [سردار] صادق [امیدزاده، مسؤول واحد اطلاعات نیروی قدس] را زد، تمام سیستم های راداری را خاموش کردند که اسرائیل بتواند مقر صادق را بزند. [..] در بحث شهید سید رضی [همینطور] و بزرگترین خیانتشان در بحث شهادت فرمانده شهید ما شهید زاهدی و شهید رحیمی [در حمله به ساختمان کنسولگری بود.] روسیه در همین جریان اخیر، همیشه سعی می کرد ایران را از چهارچوب ارتباط با سوریه خارج کند. وقتی که ما طرح دفاعی را به آقای بشار دادیم، روس ها هم طرحی دادند. طرح های ما زمینی و متکی بر نیروی انسانی است و روس ها متکی بر هواپیما. گفته بودند که ما با عملیات پیش دستانه هوایی کل ادلب و توان مسلحین را از بین می بریم. یعنی دقیقاً بر آورد غلط به بشار [دادند] و بشار به جای این که طرح های ما را که مبتنی بر دفاع زمینی بود بپذیرد، حرف های آنها را پذیرفت. سه حمله سنگین طی حدود ۲۰ روز کردند، اما کجا را زدند؟ الان تحریرالاشام می گوید عمدتاً بیابان و خانه های مردم را زدند. گزارش می دادند که عمده قوای تحریر را زدیم، اما بچه های اطلاعات ما می گفتند قوای اینها اصلاً ضربه نخورده است.^۵»

سوم. خیانت روس ها به بشار؟

در مورد خیانت روس ها به دولت سوریه و بشار تأکید بر چند نکته ضروری است. اولاً "خیانت" یک واژه اخلاقی است و در چهارچوب علوم سیاسی و روابط بین الملل و مناسبات دولت ها نمی گنجد. دولت ها بر اساس منافع خود سیاست می ورزند و عمل می کنند و حمایت و مخالفت شان از/ با سایر دولت ها بر مبنای عشق و وفاداری نیست. این حمایت ها در جهان معاصر بر مبنای قراردادهای دو یا چند جانبه صورت می گیرد. برای نمونه دولت های عضو پیمان یورو آتلانتیک موظف هستند در صورتی که به یکی از هم پیمانان و اعضای ناتو حمله شود به دفاع مسلحانه و مالی و غیره از آن دولت وارد عمل شوند. گیرم که چنین امری به این معنا نیست که اگر یک عضو همسو و خارج از ناتو مورد حمله قرار گرفت اعضای آن سکوت کنند. این واکنش بر پایه منافع اعضای ناتو صورت می گیرد و بارزترین نمونه آن حمایت بی قید و شرط و سخاوتمندانه مالی نظامی و تبلیغاتی امریکا و بریتانیا و آلمان و فرانسه و هلند و کانادا و سایر اعضای ریز و درشت یورو آتلانتیک از زلنسکی فاشیست و دولت باند ریستی او است. دولت

سابق اوکراین از اعضای ناتو نیست اما این پیمان شرارت بار تا کنون از هیچ دولتی اینگونه دفاع بی شرمانه و پر هزینه نکرده است. دلیل آن نیز روشن است. منافع ناتو در سرزمین پهناور اوکراین و ضرورت تحقق ستراتیژی پل ولفوویتز در راستای بالکانیزاسیون روسیه! به این ترتیب و با توجه به عملکرد دولت های روسیه و ایران در جریان جنگ داخلی سوریه بسادگی می توان گفت که با وجود همکاری تنگاتنگ میان این دو دولت در راستای حفظ دولت بشار هر کدام منافع خاص خود را دنبال می کردند. روسیه به دنبال حفظ دو پایگاه نظامی خود در ساحل مدیترانه (طرطوس و لاذقیه) بود و به همین سبب از استمرار قدرت و اقتدار بشار دفاع می کرد و جنگنده های خود را برای نابودی دشمنان دمشق به کار می گرفت. ایران نیز برای تقویت حزب الله و حفظ حضور خود در لبنان و کنار گوش رژیم صهیونیستی در کنار دولت اسد ایستاده بود. درست است که با توجه به نقش برجسته روسیه در منطقه و نزدیکی دولت های مصر و امارات و قطر و حتا عربستان به مسکو نمی توان گفت که روسیه به طور کامل ساحل مدیترانه را از دست داده است اما به قوت می توان گفت – و پذیرفت – که جمهوری اسلامی کریدور سوریه- لبنان و حمایت از حزب الله را باخته است. ثانیاً عملکرد روسیه و ایران در روزهای پایانی دولت اسد کم و بیش به هم مانسته است. هم دولت روسیه بخش مهمی از جنگنده های خود را از سوریه بیرون کشیده بود و هم جمهوری اسلامی از نیروهای نظامی و زمینی خود کاسته بود. این که چنین رویکردی به درخواست بشار و زیر فشار امارات و اعضای اتحادیه عرب صورت گرفته است یا عوامل دیگری در تحدید قدرت مانور ایران دخالت داشته اند فعلاً موضوع بحث ما نیست. ثالثاً مقام های ارشد جمهوری اسلامی از این مسأله کلیدی بی خبر نیستند که روابط روسیه و اسرائیل همیشه گرم و دوستانه بوده است. در سال های گذشته مهمان اصلی جشن روز ۹ مه (سالروز شکست نازی ها به دست بلشویک ها) شخص نتانیاهو بوده است. این امر زمانی هم که رژیم صهیونیستی، سوریه و مقرهای جمهوری اسلامی را بمباران می کرد تغییر نکرده بود.



در نتیجه اگر روسیه هنگام حمله جنگنده های اسرائیلی به پایگاه های نظامی و کنسولگری جمهوری اسلامی در دمشق رادارهای خود را خاموش کرده و به صهیونیست ها چراغ سبز نشان داده باشد نباید به عنوان پدیده ای غیر منتظره تلقی شود. مواضع دوفاکتوی روسیه در برخورد با حماس و به ویژه بیانیه های ضد و نقیض وزارت خارجه روسیه در مورد عملیات قهرمانانه ۷ اکتوبر موید این مدعای نگارنده است. به نظر من دولت جمهوری اسلامی و سرداران سپاه مستقر در سوریه دچار یک اشتباه محاسباتی سخت مهلک شده اند. تصور آنان از تقابل احتمالی روسیه با اسرائیل کاملاً

ذهنی و خام بوده است. کمالین که تصور امکان برخورد جنگنده های روسی با تروریست های نیابتی ترکیه و قطر در جریان هجوم از ادلب به حلب و سپس اشغال دمشق نیز مطلقاً ساده لوحانه بوده است. ملاقات یک هیأت روسی (به ریاست میخائیل بوگدانوف/ نماینده ویژه پوتین) با جولانی (۱۰ بهمن-دلو- ۱۴۰۳) و شنیدن تقاضای "رئیس جمهور" خودخوانده و تروریست سوریه مبنی بر تحویل اسد و درخواست غرامت نهایت فرصت طلبی روس ها را نشان می دهد و ثابت می کند که پراگماتیسم در سیاست خارجی همه دولت ها امری نهادینه شده است.

خلاصه این که جمهوری اسلامی نمی تواند منتقد عملکرد منفعلانه روسیه در سوریه و یا پشتیبانی پیدا و پنهان مسکو از تل آویو باشد. دولت جمهوری اسلامی با دولت روسیه و البته چین و کوریای شمالی -خلاف پروپاگاندای لیبرال های وطنی- از کمترین عمق اتحاد ستراتیژیک برخوردار نیست. عضویت ایران در بریکس و شانگهای به معنای اتحاد ستراتیژیک نیست. خرید و فروش چند دستگاه راکتی S-300 یا جنگنده سوخو و پهپاد هنوز چیزی را ثابت نمی کند. کمالین که روسیه به ترکیه پدافند پیشرفته تر S-400 فروخته است. جمهوری اسلامی تا کنون پیوستن کریمه و لوگانسک و دونتسک و خرسون و ژاپروژیا به خاک روسیه را به رسمیت نشناخته است. همکاری جمهوری اسلامی و فدراسیون روسیه در جنگ داخلی سوریه - همانطور که بارها به تأکید گفته ام- از دو موضع متفاوت و در حدود یک ائتلاف برای نابودی تروریست ها و حفظ دولت بشار اسد صورت گرفته است. درست مانند همکاری امریکا و ایران در جریان ائتلاف علیه طالبان اول یا زدن صدام و یا سقط کردن داعش در عراق. در نتیجه به اعتبار این همکاری ها نمی توان از طرف مؤتلف - در اینجا روسیه - خواست که علیه دشمن مشخص دیگر - در اینجا رژیم صهیونیستی - وارد عمل شود. مضاف به این که انتقاد از دولت سوریه به سبب برداشت متفاوت از مقاومت و نجات دادن با اسرائیل متعاقب عملیات ۷ اکتوبر نیز معقول و منطقی نیست. به همان دلیل که جمهوری اسلامی عملیات تلافی جویانه "وعدۀ صادق" را تا کنون اجراء نکرده است دولت سوریه هم نمی توانست وارد جنگ با اسرائیل شود. اساساً از دولتی که ارتش و پولیس و شیرازۀ اجتماعی و اقتصادی اش در جریان ۱۳ سال جنگ مستمر با قدرت های برتر منطقه و تروریست های نیابتی شان مستهلک شده بود چگونه می توان انتظار داشت که وارد جنگ با پاسگاه ناتو شود؟

چهارم. ارزیابی درست تاکتیک غلط!

مستقل از مباحث نظامی امنیتی، سردار اثباتی از توزیع بشدت ناعادلانه انرژی و تبعیض و فساد و سوءاستفاده سران دولت سوریه از امکانات رفاهی موجود و محرومیت و فقر رو به تزاید مردم فرودست سخن می گوید. مردمی که فقط روزی نیم ساعت بیشتر برق نداشتند و در مقابل جنرال ها و مقام های ارشد دولتی از برق ۲۴ ساعت و بنزین ایرانی استفاده می کردند. افسرانی - از جمله فرمانده خط حلب - که سربازان خود را ناگزیر کرده بودند ماهی ۱۰۰ میلیون لیر از مردم بگیرند و به ایشان رشوه دهند. برادر بشار اسد که همدست با فرقه رابعه تحت امرش (به تعبیر سردار، "ملعون ماهر") از هر اتوبوس عراقی زائرین زینبیه ۱۰۰ دالر رشوه می گرفت. و در نهایت به گفته سردار سپاه:

«اصلاً جنگی در کار نبود مردم قیام کردند و یک سیستم فاسد را حذف کردند.»

باید توجه داشت که این مباحث مهم از سوی یک فرد عادی مطرح نشده است. اینها صحبت های بالاترین مقام نظامی امنیتی سپاه در سوریه است. به این ترتیب پرسش های اصلی این است:

اگر چنانچه روسیه با اسرائیل به منظور ترور و کشتن فرماندهان ارشد سپاه همکاری می کرده است....

اگر چنانچه بشار اسد تمایلی به مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی نداشته است....

اگر چنانچه مقام های اصلی سیاسی نظامی امنیتی دولت سوریه اینقدر فاسد و تبهکار بوده اند....

اگر چنانچه "مردم سوریه قیام کردند و یک "سیستم فاسد فاسق" را حذف کردند و.....
نظامیان و دیپلمات های ایرانی در آنجا چه می کردند؟ "فساد و وادادگی" و سایر تبهکاری های مشابه در دولت سوریه یک شب شکل نگرفته است.

سردار به صراحت از "شبی که حلب آزاد شد" سخن می گوید و از "قیام مردم" علیه دولت اسد. به این ترتیب پرسش اصلی این است که آیا سپاه، تروریست های تحریرالشام را نیروی "آزادی بخش" می داند؟ آیا مردم سوریه را در چنان شرایطی ارزیابی می کند که جان شان از دست دولت اسد به لب رسیده و ناگزیر رژیم حاکم را ساقط کرده اند؟ در این صورت دولت ایران چرا به جای حمایت و سرمایه گذاری روی دولت اسد از مردم سوریه و نیروهای تحریرالشام پشتیبانی نکردند؟ فرض کنیم "آزادی بخش" خواندن تحریرالشام اشتباه سهوی سردار بوده است اما نکته مهم دیگر این است که ایشان به تأکید می گوید از یک گروه ۴۰۰ نفری ارتش سوریه که قرار بوده است یکی از خطوط اصلی جبهه حمص را حفظ کند هنگام حمله تحریری ها فقط ۴۰ نفر حاضر بوده اند و ۳۶۰ نفر بقیه به فرمانده خود رشوه داده و به خانه رفته بودند. به این ترتیب در تحلیل نهائی این فرمانده سپاه ارتش سوریه عملاً در دو سه سال آخر منفعل و مضمحل شده بود. با این حال سردار تأکید می کند که ما بعد از عملیات طوفان الاقصی از دولت سوریه خواستیم وارد عمل شود و به اسرائیل حمله کند. این یک تناقض بزرگ و عمیق است. به گفته سردار اثباتی تعریف بشار اسد از مقاومت به طور کلی با برنامه و سیاست ما متفاوت بود. از قرار او به سردار گفته بود ما وارد جنگ مستقیم با اسرائیل نمی شویم ولی در جریان مقاومت "فقط می توانیم سکوی پشتیبانی شما باشیم. اگر می خواهید، با هواپیما اسلحه بیاورید و بجنگید." بسیار خوب! در این که بشار سیاستمدار متوسطی بود که از سوی باندهای سه گانه قدرت و ثروت و مافیاهای وابسته به مصر و عربستان و امارات و الیگارش های داخلی و خارجی محاصره شده بود و توان تصمیم گیری اش - به ویژه در شرایط بحرانی - تا حد گیج سری تقلیل یافته بود تردیدی نیست. اما مسأله فقط این نیست. به نکات انتهای بخش سوم باید این موضوع را هم اضافه کنم که سپاه در سوریه یک نیروی مستشاری و نظامی پراکنده بوده است که می توانسته با استفاده از سکوی راکتی پرتابل به اسرائیل حمله کند. درست مانند حزب الله. اما ماجرای دولت سوریه با موقعیت نیروئی مانند سپاه از بیخ و بن متفاوت بوده است. از یک سو جنرال های فاسد و پولیس امنیتی فاسدتر سوری به عنوان حربه تهاجمی دولت کل کارآمدی خود را از دست داده بودند و بدنه ارتش و پولیس را نیز نابود کرده بودند. از سوی دیگر به دنبال ۱۳ سال جنگ داخلی مردم در بدترین شرایط ممکن رفاهی دست و پا می زدند و دولت روز به روز پایگاه توده ئی اش را از دست می داده است. درست مانند دوران حکومت دولت مالکی بر عراق. به این ترتیب با آن مردم ناراضی و ارتش و پولیس فاسد و کاغذی دولت پوسیده سوریه چگونه می توانسته وارد جنگ با اسرائیل شود؟ توجه کنید صحبت از جنگ با یک دولت متعارف در میان نیست. صحبت از جنگ با پاسگاه ناتو در کار است که از حمایت دو فاکتوی روسیه نیز بی بهره نیست و بندر حیفا را کاملاً به سرمایه گذاران هندی سپرده است و با غالب دولت های عربی پیمان دوستی و منافع مشترک اقتصادی و روابط امنیتی دارد و بنزینش را هم اردوغان می دهد. دولت سوریه آن زمان که در اوج قدرت بود و حافظ اسد زیر سایه جمال عبدالناصر وارد جنگ با اسرائیل شد (سال ۱۹۶۷ و جنگ های شش روزه) ساختارش فروپاشید و بلندی های ستراتیژیک جولان را از دست داد. در دوران ادبار زده اقتدار بشار که این دولت فقط و فقط توان سرکوب مردم معترض و قدرت رشوه گرفتن داشته است و بس! بیائید فرض کنیم که دولت سوریه بشار نه فاسد بوده و نه فاسق! و ارتش و پولیسش هم حاضر یراق به جنگ با اسرائیل. آیا توازن قواء به چنین دولتی که نه مصر و اردن و عربستان و امارات و قطر و ترکیه و نه روسیه و ایران و حزب الله را با خود داشته است اجازه می داده که در مقابل تهاجم پاسگاه ناتو یک روز هم دوام بیاورد؟ توان مانور

سپاه به عنوان یک نیروی محدود نظامی غیر بومی در کشوری کوچک با دولتی که مسئول سلامت جان شهروندان و حفظ مدنیت سرزمین است نباید مقایسه شود. از سوی دیگر یورش ده ها گروه تروریستی از سال ۲۰۱۱ به دولت سوریه برای ارتش و پولیس این کشور رمقی نگذاشته بود که بتواند بعد از عملیات ۷ اکتوبر وارد جنگ با اسرائیل شود. مضاف به این که سیاست رسمی دولت سوریه بعد از جنگ رمضان اساساً جنگ با اسرائیل نبوده است. بیائید یک فرضیه دیگر را ارزیابی کنیم. تصور کنید یورش تروریست های تحریرالشام در حمص یا حما شکست می خورد. حالا یا با مقاومت ارتش سوریه و یا بمباران واقعی روس ها. تصور کنید هنوز بشار در رأس قدرت بود. آیا باز هم این سردار سپاه با چنین شور و حرارتی از فساد دولت سوریه و کثافتکاری ماهر الاسد و رشوه گیری جنرال های سوری سخن می گفت؟

از سوی دیگر و حسب ظاهر مقام های ارشد نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی درباره نحوه برخورد با رژیم صهیونیستی اتفاق نظر و اجماع ندارند. به دنبال حمله شجاعانه ۷ اکتوبر پنج گروه فلسطینی به سرزمین های اشغالی سردار اثباتی از اسد خواسته است که وارد جنگ با اسرائیل شود. اما به گفته سردار علی اکبر احمدیان (دبیر شورای عالی امنیت ملی):

« جنگ و مقاومت تفاوت دارد. اولاً مواجهه ما با رژیم صهیونیستی جنگ نبوده است، همین الان هم جنگ به آن معنا نداشته ایم. او اقدامی کرد ما هم اقدامی کردیم. مفهوم جنگ این نیست... این که ما از داخل کشور یک گروه راه بیندازیم می شود مدل کمونیستی. پس در تفکر انقلاب اسلامی، حذف اسرائیل یعنی پوچی اسرائیل را بر همگان آشکار کردن تا کارکرد خود را از دست بدهد و خود به خود ساقط شود. »

عجب ماجرائی شد این محور مقاومت! به این ترتیب و برای تبلیغ تا اثبات پوچی اسرائیل به جای تجهیز حزب الله و حضور نظامی و مستشاری در سوریه و ... می توان چند شبکه تلویزیونی و روزنامه به زبان های مختلف راه انداخت. راستی شما این "پوچی اسرائیل" را به چه کسانی می خواهید "آشکار" کنید؟ دولت ها؟ مگر دولت ها نادان هستند و از نسل کشی رژیم صهیونیستی بی خبر تشریف دارند؟ ابتکار افریقای جنوبی برای تشکیل دادگاه علیه نسل کشی را فراموش کردید؟ اقدام دیوان لاهه در راستای جنایتکار دانستن نتانیاهو و یوفا گالانت را چطور؟ نکند منظورتان از مخاطب افشاگری ماهیت رژیم صهیونیستی مردم دنیا هستند؟ عجیب است. مگر ندید که در برهه های مختلف و به ویژه در جریان نسل کشی اخیر در غزه میلیون ها نفر از مردم جهان به ویژه در مهد حامیان و متحدان اسرائیل علیه رژیم صهیونیستی به میدان آمدند و با پرچم های فلسطین رژه رفتند؟ از قضا و جالب این جاست که در همین تهران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی دو درصد لندن و آمستردام و پاریس و دانشگاه های امریکا علیه صهیونیست ها تظاهرات خیابانی صورت نگرفت. "سقوط خود به خودی" دولت اسرائیل هم اگر فرار به جلو نباشد یک توهم بیش نیست. هیچ دولتی خود به خود سقوط نمی کند. به ویژه اگر این دولت پاسگاه دولت های یورو آتلانتیک باشد. جناب سردار از "مدل کمونیستی" انتقاد می کند. به احتمال بسیار زیاد منظور ایشان از این مدل همان "انترناسیونالیسم کارگری" است. راستش یکی از بزرگترین افتخارات کمونیست های کوبائی این است که در جریان جنگ ۱۹۷۳ موسوم به "جنگ رمضان" دوش به دوش رفقای خود در فلسطین علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی جنگیدند و ۱۸۰ نفرشان به خاک افتادند و بیش از ۲۵۰ مجروح دادند. مشارکت فعالانه رفیق زنده یاد ما علی اکبر صفائی فراهانی - به همراه محمد صفاری آشتیانی در متن فرماندهی یکی از گردان های ابوعلی مصطفا و حمله به اسرائیل (۱۳۴۷) از صفحات تابناک تاریخ مبارزات ضد اشغال به شمار می رود. شما به عنوان یک فرد محافظه کار دولتی مانند هر دیپلمات دیگری می توانید به عنوان دبیر بالاترین شورای امنیتی جمهوری اسلامی به صراحت بگوئید "با رژیم صهیونیستی جنگی ندارید."

اما تا آنجا که به انقلابیون فلسطینی - از جمله "جبهه خلق برای آزادی فلسطین" - مربوط می شود جنگ با اسرائیل تا اخراج همه اشغالگران از سرزمین های فلسطینی ادامه خواهد یافت. این جنگی صفر و یک است که راهکار پایان آن تشکیل دو دولت و به رسمیت شناختن دولت اشغالگر آپارتاید فاشیست اسرائیل نیست. این جنگی است برای حق تعیین سرنوشت ملتی که نزدیک به یک قرن است از بدیهی ترین حقوق خود محروم مانده و از سال ۱۹۴۸ و نكبه اول راه و بی راه قتل عام شده است. این جنگی است برای تشکیل یک دولت مستقل و آزاد فلسطینی با حضور تمام اقلیت های قومی و مذهبی از جمله مسلمانان و مسیحیان و یهودیان. صرف نظر از این که کدام گروه مذهبی در اکثریت است. مبارزان واقعی و انقلابی ضد اشغال - اعم از فلسطینی و سوری و مصری و اردنی و یمنی تا کوبائی و ایرانی - از همان ابتدای کشتار نكبه به ماهیت پلشت صهیونیست ها پی برده اند و نیازی ندارند دولت ها با "اثبات پوچی" این رژیم نسل کش مسأله مرگ و زندگی آنان را دیپلوماتیزه کنند.

به نظر ما حل مسأله فلسطین از طریق برنامه های موسوم به "محور مقاومت" مطلقاً ناممکن است چه رسد به دیپلوماتیزه کردن آن و امید بستن به مجامع جهانی و راهکارهای پوچ دو کشوری. نکته دیگر این که با توجه به توازن قوای کنونی میان رژیم صهیونیستی و حامیانش در ناتو و سازمان های فعلاً مبارز ضد اشغال - از جمله حماس- مسأله فلسطین کماکان مانند گذشته "فریز" خواهد شد و نسل کشی ها ادامه خواهد یافت. حماس در بهترین شکل ممکن خواهان بازگشت به مرزهای پیش از ۱۹۶۷ و تشکیل یک دولت اخوانی شبیه ترکیه اردوغان است. "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" یک راهکار مثبت است که می تواند مانند عملیات ۷ اکتوبر اقتدار و قدرت و هژمونی رژیم صهیونیستی را بشکند. اما تا این مبارزه مسلحانه توده نمی نشود راه به جایی نخواهد برد. چه باید کرد؟ کافی است از میان کشورهای ایران و عراق و اردن و سوریه و لبنان و مصر و افغانستان و لیبیا و یمن و الجزایر و تونس فقط سه دولت سوسیالیستی کارگری به وجود آید که عمیقاً به آرمان های انترناسیونالیسم وفادار باشند و در کنار سازمان های چپ و ترقیخواه قرار بگیرند. در این صورت شک نداشته باشید که رژیم صهیونیستی محو خواهد شد.

ادامه دهیم!

نگارنده کمترین گرایشی به بشار و دولت سوریه نداشته است و ندارد. اساساً یک دولت سرمایه داری فاسد و الیگارشیک و استبدادی چگونه می تواند از سوی سوسیالیست ها حمایت شود؟ مسأله این نیست. مسأله بسادگی این است که حامیان دولت سوریه در مقابل تروریست ها اگر نسبت به مردم سوریه حُسن نیت داشتند به محض افول قدرت تهاجمی جهادی ها - مثلاً از سال ۲۰۱۸ به بعد - باید بشار را وادار به کناره گیری از قدرت می کردند و با تقویت زیرساخت های انرژی و آموزشی و بهداشتی و درمانی و مدنی سوریه دوران گذار دموکراتیک به سوی یک انتخابات مردمی با حضور نیروهای ترقیخواه تبعیدی - نه از نوع چلبی ها و علاوی ها - را فراهم می ساختند. این که شما سوریه از هم فروپاشیده و لت و پار شده را به مرکز منازعات خود با قدرت های منطقه نمی تبدیل می کنید و بعد از آن که دولت فرسوده اش سقوط می کند تمام کاسه کوزه ها را در یک اقدام فرافکنانه به گردن رهبر "سازشکار" و "زن متمایل به امارات" او و تعریف متفاوت از مقاومت می اندازید نه فقط یک برخورد غیر منصفانه است بلکه اوج پراگماتیسم شما نیز است. جالب این که در این گیر و دار از یک طرف محمدجواد ظریف - به عنوان همه کاره دولت کنونی - طلبکارانه عملیات ۷ اکتوبر را دلیل شکست توافق احتمالی ۱۰ اکتوبر با غرب می داند و از طرف دیگر "شخصیت" های دیگر جمهوری اسلامی در رسانه های "رادیکال" اصولگرا از ضرورت تعامل با تحریرالاشام صحبت می کنند. علاوه بر اینها علی مطهری - که البته نباید او را چندان جدی گرفت - ناگهان وسط معرکه می پرد و در روزنامه "اعتماد" مدعی می شود که :

« داستان سوریه، خلاف ظاهر آن، به نفع ایران تمام شد. اولاً بشار اسد مرد درگیری با اسرائیل نبود. ثانياً اگر ارتش سوریه دفاع می کرد؛ نیروهای مقاومت به کمک او می رفتند.

با توجه به این که آن ارتش ارتشی نبود که با تمام وجود بجنگد، باعث هدر رفتن اموال و جان های مجاهدان می شد و ایران تا سال ها در آنجا درگیر و گرفتار می شد. گروهی که اکنون اداره سوریه را به دست گرفته اند، گرچه فعلاً موضعی خوشایند اسرائیل و امریکا و اروپا اعلام می کنند ولی در نهایت بر سر جولان و سایر سرزمین های اشغالی شان با اسرائیل درگیر خواهند شد و حتی محتاج به ایران خواهند گردید.

بخش مهمی از تحریرالشام ریشه در اخوان المسلمین دارد که یک گروه مجاهد و ضد صهیونیسم است. آنچه رهبر انقلاب فرمودند که جوان های سوری کشورشان را از اشغالگران پس خواهند گرفت، شامل بخشی از جوانان تحریرالشام هم می شود. نتیجه این که محور مقاومت همچنان قدرتمند است.^۷»



بله. بله. بله. حق با جناب مطهری است. « داستان سوریه به نفع ایران تمام شد. بخشی از جوانان تحریرالشام» نیز بزودی به محور مقاومت خواهند پیوست! تحلیل را ببین! هنوز ما از افاضات "استاد دکتتر" علی مطهری به اندازه کافی مستفیض نشده بودیم که "جمهوری دمکراتیک القاعده - داعش. تحریر" سوریه با انتشار جدیدترین نقشه این کشور عملاً و علناً بلندی های جولان را به رژیم صهیونیستی بخشید و آن را از نقشه سرزمین "جدید" و دولت "ضد دیکتاتوری" سوریه حذف کرد. "نتیجه این که" رابعاً حرف مفت زدن به شیوه علی مطهری مالیات ندارد!

برخورد جمهوری اسلامی با دولت سوریه پیش و پس از سقوط برخوردار کاملاً پراگماتیستی و منفعت طلبانه است. این که در ترمینولوژی مقام های ارشد سیاسی نظامی و رسانه های اصولگرا و لیبرال ناگهان و یک شبه گنگ جبهه النصره از یک گروه تروریست حرفه ئی منشعب از داعش و القاعده به "معارضان" و "مخالفان" پوست می اندازد

روی دیگر سکه سیاست امپریالیستی امریکا است که به محض عروج باند آدمکش جولانی جایزه ده میلیون دلاری سر او را لغو می کند و به همراه المان و فرانسه و روسیه هیأت های دیپلماتیک به دمشق پسااسد می فرستند.

این که دولت سوریه به عنوان یکی از سه دولت اصلی محور مقاومت جمهوری اسلامی پس از سقوط به مقام پلشت "فاسد و فاسق" نازل می آید نمونه دیگری از همین پراگماتیسم است.

اینکه از قول یک دیپلمات گیرم متوسط و سطحی مانند علی مطهری نیروهای میدانی تحریر الشام از ظرفیت عضویت در محور مقاومت جمهوری اسلامی برخوردار می شوند و از هم اکنون نامزد تشکیل هسته های "مقاومت ضد صهیونیستی" می گردند نمونه واضحی از پراگماتیسم عربان است. راستی اگر واقعاً و به قول علی مطهری "داستان سوریه" یعنی سقوط اسد و عروج جولانی "به نفع جمهوری اسلامی تمام شد" چرا حکومت تهران اینهمه هزینه مالی و جانی برای حفظ دولت اسد پرداخت کرد؟ شما می توانستید به محض شروع جنگ داخلی سوریه مانند ترکیه و قطر رسماً و علناً و بدون این پشتک واروها پشت جبهه النصره و "جوانان مؤمن و انقلابی اش" بایستید.

راستی شما از یک طرف دولت سوریه را "فاسد و فاسق" می خوانید و از سوی دیگر انتظار دارید این دولت "پلید و ملعون" در جریان مبارزه علیه رژیم صهیونیستی از الگوی مورد نظر شما پیروی کند. واقعاً این امکان وجود دارد که دولتی هم "فاسد و فاسق" باشد و هم خط مقدم محور مقاومت ایستاده باشد؟

زمانی طائب (مرد قدرتمند حفاظت اطلاعات سپاه) گفته بود:

« اگر بخواهند سوریه یا خوزستان را بگیرند حفظ سوریه اولویت دارد. »

شکست در هر جنگی یک واقعیت است که انکار یا توجیه آن چیزی از اصل آن نمی کاهد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی طی یک سلسله وقایع عجیب و ظاهراً پیش بینی ناپذیر در جنگ برای هژمونی منطقه ئی بازی را به رقیبان خود باخته است. این رقیبان چنان که من بارها گفته و نوشته ام پس از سقوط پهلوی دوم برای پُر کردن خلأ هژمونی وارد رقابت شده اند و به طور مشخص در چهارچوب دولت های منطقه از این صف بندی برخوردارند: یک. جناح ترکیه و قطر.

دو. جناح عربستان و امارات.

سه. جناح اسرائیل با پشتیبانی بی کم و کاست ناتو.

چهار. جناح ایران و سوریه و حزب الله و تا حدودی عراق. (فعلاً تا اطلاع ثانوی سوریه و حزب الله و عراق را از جبهه چهار بیرون بگذارید.)

تمام شواهد ماجراهای یک سال اخیر و به ویژه متعاقب:

الف. ترور سید رضی موسوی مسوول پشتیبانی و لجستیک نیروی قدس سپاه در سوریه / ریف دمشق (۴ دی ۱۴۰۲)

ب. ترور جنرال صادق امید زاده معاون اطلاعات سپاه قدس همراه با جانشین خود حاج غلام در ریف دمشق منطقه المزه (۳۰ دی ۱۴۰۲)

پ. حمله رژیم صهیونیستی به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در دمشق (۱۳ فروردین-حمل-۱۴۰۳) و کشته شدن فرمانده نیروی سپاه قدس شاخه سوریه و لبنان (جنرال محمدرضا زاهدی) و جانشین وی (سرتیپ محمد هادی حاجی رحیمی) و رئیس ستاد کل نیروی قدس سپاه شاخه سوریه و لبنان (حسین امان اللهی) و ۴ نظامی دیگر.

ت. ترور فواد علی شکر (حاج محسن) که نه فقط از بنیانگذاران حزب الله بلکه بی گمان بعد از عماد مغنیه (حاج رضوان) شاخص ترین فرمانده این سازمان به شمار می رفت. از آنجا که شکر در انتظار عمومی ظاهر نمی شد و حتا تصویری از وی موجود نبود و رسانه ها نیز به جایگاه بی بدیل او در فرماندهی حزب الله آشنائی کافی نداشتند؛ در

نتیجه ترور او تحت تأثیر ترور همزمان اسماعیل هنیه در تهران به سرخط اخبار مهم نیامد. پیچیدگی حیرت انگیز و ناباورانه ترور فواد شکر مؤید احاطه موساد بر مناسبات داخلی نیروهای عضو محور مقاومت تحت رهبری جمهوری اسلامی است. درست مانند عملیات ترور عماد مغنیه (۱۲ بهمن ۱۳۸۶) در محله کفر سوسه دمشق. به نوشته یوسی میلمن (کارشناس نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی و روزنامه نویس "هآرتص") در کتاب "جاسوسان ناقص" ترور مغنیه به واسطه نفوذی های موساد در دستگاه اطلاعاتی اسد صورت گرفت.

ث. ترور اسماعیل هنیه در تهران (۱۰ مرداد ۱۴۰۳)

ج. انفجار پیجرهای حزب الله در لبنان (۲۷ شهریور ۱۴۰۳) و از کار افتادن کل ارتباطات حزب الله و کشته شدن ۱۱ نیروی عملیاتی و جراحت سخت بیش از ۴۰۰۰ کوماندو از ناحیه دست و چشم. اخیراً شبکه خبری CBS طی مصاحبه ای با فرمانده اسرائیلی عملیات این انفجارها نکاتی را افشاء کرده که برآستی حیرت انگیز است.

چ. کشته شدن حسن نصرالله (۶ مهر ۱۴۰۳) دبیر کل کریماتیک حزب الله در ناحیه ضاحیه بیروت همراه علی کرکی (شاخص ترین فرمانده حزب الله در کنار فواد شکر). در این عملیات رژیم صهیونیستی از ۸۰ تا ۸۵ بمب سنگر شکن یک و دو تنی بهره گرفت. همچنین در جریان این عملیات جنرال عباس نیلفروشان نیز کشته شد.

ح. کشته شدن هاشم صفی الدین جانشین حسن نصرالله به همراه ۲۳ عضو مؤثر و اصلی حزب الله در عملیاتی مشابه در همان منطقه (المریجه در ناحیه ضاحیه بیروت/ ۵ مهر ۱۴۰۳). در این عملیات صائب عیاش (مسئول مونتاز هوایی) و محمود محمد شاهین و علی حسین هزیمه از اعضای کادر رهبری سیاسی نظامی حزب الله نیز کشته شدند.

خ. کشته شدن محمد عقیف مسؤول روابط رسانه ئی حزب الله در منطقه رأس النبع بیروت (۲۸ آبان ۱۴۰۳)

من عمداً و به دلالی – که در نخستین فرصت در خصوص حماس و قطب بندی های داخلی آن و جریان اخوان الصفا خواهم نوشت – به کشته شدن ابوابر اهیم بحیا سنوار فرمانده دلاور عملیات قهرمانانه ۷ اکتوبر و محمد ضیف نپرداختم و فقط از ترور هنیه یاد کردم.

تمام این ترورها از سوی دولت آپارتاید فاشیستی و البته قلابی اسرائیل صورت گرفته است. تل آویو نیز دخالت مستقیم خود در این ترورها را تأیید کرده است. حتا اگر دولت اسد نیز سقوط نمی کرد کشته شدن افرادی در این سطح آن هم در قلب شهرهای اصلی محور مقاومت جمهوری اسلامی از جمله تهران و دمشق و بیروت یک شکست آشکار بود. این سیاست که در جنگ روانی علیه طرف مقابل، شما شکست را هم پیروزی قلمداد کنید تا به نیروهای خودی روحیه دهید متعلق به دورانی سپری شده است. قیاسی از بیخ مع الفارق است اما نمونه دیگری به ذهنم نرسید. زمانی هم که نیروهای قهرمان ارتش سرخ به دروازه های برلین رسیده بودند و صدای شلیک مسلسل ها در اعماق پناهگاه رهبران رایش سوم شنیده می شد سپهبد کالتن برونر در یکی از آخرین جلسات در پناهگاه هینلر گفته بود "همانطور که ما به دروازه های مسکو رسیدیم و متعاقباً تا داخل مرزهای خود عقب نشستیم این سرنوشت انتظار بلشویک ها و ستالین را می کشد." در پاسخ به ادعای رئیس کل دفتر اطلاعات و امنیت رایش، سرتیپ شلنبرگ (معاون با هوش شاخه ضد جاسوسی اس اس و هیملر) در غیاب فرماندهش از شخص پیشوا اجازه خواسته بود تا به تحلیل کالتن برونر پاسخ دهد:
« اما جنرال لطفاً ابتداء به تقویم و سپس ساعت خود نگاه کنید. ما در ابتدای بهار ۱۹۴۵ هستیم و نه پائیز ۱۹۴۱ »

پنجم. صف بندی های جدید

با سقوط دولت بشار اسد و حاکمیت مشترک مزدوران ترکیه و قطر و اسرائیل و البته امریکا در سوریه، عملاً ارتباط مستقیم جمهوری اسلامی با بحیره مدیترانه قطع شده است. از دست دادن بحیره مدیترانه زیان های جبران ناپذیری برای

جمهوری اسلامی و محور مقاومتش در پی خواهد داشت. امکان پشتیبانی لجستیکی و تقویت نظامی حزب الله تقریباً به کمترین حد ممکن خواهد رسید. ج. الف هر چه بیشتر از مرزهای اسرائیل دور خواهد شد. دور زدن تحریم ها از سواحل این بحیره سخت تر از همیشه خواهد شد. مشارکت ج الف در برنامه های مهم خطوط لوله گاز و نفت به اروپا به صفر خواهد رسید. توازن قواء به نحو محسوسی به نفع رژیم صهیونیستی تقویت خواهد شد. هر چند گفته می شود با نهادینه شدن نقش حزب الله در ساز و کارهای سیاسی اقتصادی جنوب لبنان این سازمان می تواند بدون کمک های نظامی ج الف به حیات خود ادامه دهد اما در هر صورت قطع کمک های نظامی ایران به طرز واضحی حزب الله را تضعیف خواهد کرد. به ویژه در این شرایط که حزب الله رهبران اصلی و کریزماتیک سیاسی و مذهبی و نظامی خود را از دست داده است و بخش مهمی از نیروهای عملیاتی اش در جریان انفجار پیجرها فاقد قدرت رزمی (انگشتان دست و چشم به عنوان اعضای اصلی پارتیزان) شده اند. در صورت پذیرفتن FATF حمایت مالی ج الف از حزب الله - که همیشه از سوی حسن نصرالله نقطه قوت این سازمان تلقی می گردید - و سایر گروه های عضو محور مقاومت از جمله حشدالشعبی بشدت محدود خواهد شد.

در جریان سقوط دمشق موضع گیری سه سازمان بسیار حیرت انگیز بود. این مواضع می تواند به صف بندی های جدید بینجامد و تغییر ژئوپولیتیک خاورمیانه را تسریع کند:

نخستین رخنمود غیر منتظره واکنش رهبر شیعی جریان صدر به سقوط اسد بود. او ابتداء تروریست های تحریرالشام را "مردم سوریه" خواند و به دولت عراق و سازمان های شبه نظامی هشدار داد که "حق ندارند به کمک اسد وارد جنگ شوند و نباید برای حفظ دولت دیکتاتوری سوریه امنیت و عقاید مسالمت آمیز در عراق عزیز ما به خطر بیفتند. در غیر این صورت حامیان اسد از سوی ما مجازات خواهند شد." همچنین مقتدا صدر طی پیامی "سقوط بشار اسد را تبریک گفت." محتوای پیام تبریک رهبر جریان صدر دقیقاً مواضع امریکائی ها در باره دولت سوریه و اسد را نداعی می کرد. مضاف به این که مؤید این تحلیل ما بود که جنگ داخلی سوریه از ظرفیت های کامل مذهبی و جنگ میان شیعه و سنی بی بهره است. جنگی یک سره سیاسی و اقتصادی. جنگی که ما آن را در بحث پیشین "جنگ انرژی" خواندیم. "دولت القاعده" سوریه همانقدر دمکراتیک است که دولت عراق تحت حمایت مقتدا صدر. به ادامه افاضات ایشان توجه کنید:

« پس از سقوط حکومت بیش از پنجاه ساله به دست مردم از همه گروه ها در سوریه عزیز، امروز امیدواریم گفت و گوهای ملی همه جانبه منجر به تشکیل یک دولت دموکراتیک با حضور همه طوایف در سوریه شود که از تندروی، حکومت نظامی و حذف رقباء به دور باشد؛ تا همسایه ما در امنیت و صلح بدون هیچ گونه تروریسم داعشی یا دیکتاتوری نفرت آور یا مداخله خارجی امریکائی، اسرائیلی یا غیر از آن، به زندگی ادامه دهد.»^۱

البته مقتدا صدر هنگام صدور این تبریک نامه نخواست به یاد آورد آنان که وی "مردم" و "همه گروه ها در سوریه عزیز" خوانده و حساب شان را از داعش و امریکا و اسرائیل جدا کرده است دقیقاً شعبه ای از تروریسم عنان گسیخته داعش بودند که زمانی هم به عنوان پیاده نظام القاعده در سوریه سر می بریدند. مقتدا صدر کارکشته تر از آن است که نداند تحریرالشام بدون مشارکت جنگجویان جهادی خارجی و پشتیبانی و "مداخله خارجی امریکائی و اسرائیلی" و ترکیه ئی امکان کسب قدرت نداشته است. این موضع مقتدا صدر حتماً در تحولات آتی عراق به نفع ناتو نقش مهمی ایفا خواهد کرد و در همان حال سازمان های نیابتی و سیاستمداران متمایل به تهران را در دولت عراق زیر ضرب خواهد گرفت.

به جز جریان صدر یگ گروه عمیقاً وابسته به جمهوری اسلامی نیز در تقابل با خط احزاب بعثی در عراق و سوریه به استقبال تحریر الشام رفت. گروه "عصائب اهل الحق" که تحت رهبری یک روحانی مقیم قم به نام قیس خزعلی فعالیت می کند به محض سقوط اسد پوستر عجیبی چاپ کرد. عنوان پوستر "حزب البعث المجرم" بود. این پوستر با سه تصویر مشخص طراحی شده بود: میشل عفلق (نظریه پرداز جریان بعث) و صدام حسین و بشار اسد. مخاطب اصلی پوستر "ایها الشعب العراق العظیم" بود و در ادامه خطاب به رهبری تحریر الشام گفته می شد:

« ما برادران عراقی شما زخم خورده یک تفکر هستیم و آن حزب بعث است.»

چنین راکت های مشابهی مشخصاً در حمله به مراکز و پایگاه های بعثی بشار اسد از سکوی رسانه های اصولگرای وطنی نیز مکرراً پرتاب شد. آنان ناگهان به یاد آورده بودند که دولت "فاسد و فاسق" اسد از درون حزب بعث برخاسته بود.

و جالب این که جناب خالد مشعل (رئیس دفتر سیاسی حماس) که از عروج جریان برادر و مانسته خود (تحریر الشام) به وجد آمده بود ضمن مصاحبه با شبکه العربیه "سرنگونی بشار اسد را به مردم سوریه تبریک گفت و آن را پیروزی انقلاب علیه ظلم و بی عدالتی توصیف کرد^۱»

تبریک خالد مشعل به دولت تروریست و دست نشانده ترکیه چندان عجیب و غیر منتظره نبود. به محض شروع جنگ داخلی سوریه به دستور همین فرد حماس دفتر خود را در دمشق تعطیل و به دوحه منتقل کرد. تملق مکرر خالد مشعل از اردوغان بارها در نوشته های من آمده است. گرایش خالد مشعل در گروه تروریستی تحریر الشام به دنبال دوستان و متحدان اخوانی است که بتواند به کمک ترکیه و قطر خود را از بن بست نجات دهد. انتظار خالد مشعل از احمد الشرع چندان هم بدون زمینه مساعد نیست. سازمان تروریستی جبهه النصره همان گونه که نام خود را به تحریر الشام تغییر داد و از داعش و القاعده فاصله گرفت می تواند تبدیل به یک دولت اخوانی جدید در سوریه شود. دولتی اخوانی اما متفاوت با حماس تحت رهبری یحیا سنوار. دولتی اخوانی مانند دولت ترکیه که گاه و بیگاه علیه رژیم صهیونیستی شعارهای توخالی می دهد اما در جریان نسل کشی غزه، سوخت تانک های اسرائیلی را تأمین می کند! این امر البته به آسانی برداشتن عبا و عمامه و پوشیدن کت و شلوار و کراوات نیست اما در شرایطی ویژه ممکن است. آیا تناقض هائی که در سوریه به تدریج سر خواهند گشود چنین مجالی به جولانی خواهند داد؟ کمی دور می دانم!

در اینجا اما پرسش حیاتی این است که آیا خاورمیانه و قفقاز به "ساعت نیمه شب" Midnight Hour نزدیک می شوند؟ برای توقف و از کار انداختن عقربه این ساعت به نفع طبقه کارگر چه باید کرد؟

ادامه دارد.....

۲۵ بهمن-دلو- ۱۴۰۳ / ۱۳ فبروری

۱. <https://www.nytimes.com/2025/01/08/world/middleeast/iran-general-syria-defeat.html>

۲. https://www.timesofisrael.com/liveblog_entry/top-iranian-general-acknowledges-assad-regimes-fall-was-very-big-blow-to-tehran

۳. <https://vista.ir/n/ensafnews-sxkmz>

۴. <https://www.businessinsider.com/iran-top-general-russia-bombed-empty-desert-instead-rebels-syria-2025-1>

۵. متن و فایل صوتی کامل سخنرانی سردار بهروز اثباتی را اینجا بشنوید:

<https://www.aparat.com/v/crtv372>

<https://www.isna.ir/news/> ۶

<https://vista.ir/n/rouydad24-r1njik> ۷

<https://donya-e-eqtasad.com> ۸

۹. بنگرید به رمان واقعی "هیملر به جای هیتلر" / پر فروش ترین کتاب در اتحاد جماهیر شوروی/ نوشته یولیان سمیونوف، ترجمه و روایت و تطبیق با زبان های روسی و فرانسه و المانی: محمد قراگوزلو. مؤسسه انتشاراتی نگاه. تهران: ۱۴۰۲

<https://www.etemadonline.com/> ۱۰

[/https://www.jomhornews.com/fa/news/178529](https://www.jomhornews.com/fa/news/178529) ۱۱